قسمت 11
اشک هایی پر گل برمیدمه
مهربانی است که می ماند
نه مال و ثروت
نه زیبایی و نه جوانی
مهربانی است که در قلب ها می ماند
و در یاد ها می ماند
و در یاد ها می ماند
و در یاد ها می ماند
مهربانی است که می ماند
مهربانی است که می ماند
مهربانی است که

اوه... فکر کنم
پشه نیشم زده
اوه... اوه...
کار پشه بوده

متوجه شدم

روش چسب مخصوص
نیز پشه میزاشم

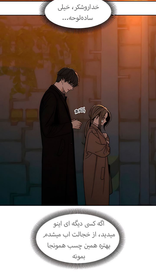
خداروشکر، خیلی
ساده‌لوحه...

اگه کسی دیگه ای اینو
میدید، از خجالت آب میشدم
بهتره همین چسب خودمونجا
بمونه

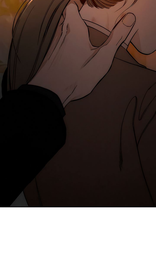

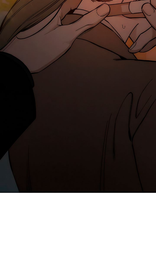
چرا تا حالا جواب
پیامر هاتو ندادی؟

شماره‌تو سیو دارم

بعث داشتن شماره نیست، جرا جواب بعد ها رو بدی!

جی باید بگم؟

زهره دیروز رو یادته؟

هنوز جاش درد میکنه مثل وقتی که جواب نمیاد هانیه نمیدی

اره، یادمه، داشتی بدون پانسمان روی زخمت چسب میزاشتی

هاها

خب،

اگه جواب ندی ناراحت می‌شم.

اولین بار بود که یه پیام این‌قدر ساده و بی‌اهمیت از کسی دریافت می‌کردم.

اندیمون: منظورش از بی اهمیت و ساده اینکه پیام های تهدید امیز یا پیام های که فایزه بهش استیمن یا ناهید دست بنده و صرفا یک پیام معمولی بوده

نمی‌دونستم چی باید جواب بدم...

با هرچی

یا اصلاً آیا لازمه جواب بدم؟

اما...

نمی‌دونستم، ولی حس کردم
شاید بتونم درکش کنم

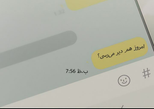


حس ناراحتی بعد از اینکه
چندبار پیام بدی

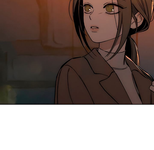

برای من، رابطه با اون بچه بیشتر
به بهانه بود تا خودم رو از
اضطراب نجات بدم.

توضیح نویسنده:
"تو" در این جمله، به مینجئول اشاره داره

برای کسی که نه دوستی داره،
نه کسی که باهاش در تماس باشه...

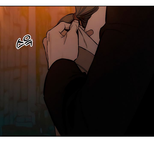


لازم نیست
معذرت خواهی کنی

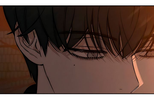

من خودم خواستم
باهات در تماس باشم.

فقط اسرار های اکق بود
مثل یه بچه

لازم نیست بخاطر
احساسات یه‌طرفه، خودت
رو مقصر بدونی.

پس معذرت نخواه،

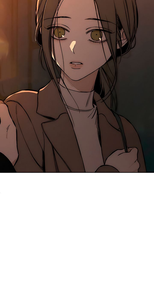

و خودت رو مجبور نکن کاری رو انجام
بدی که نمی‌خوای، فقط به خاطر این که
نگران ناراحت شدن کسی هستی...

نا هی_سو، هر کاری می‌خوای، بکن.

بعد از شنیدن حرف‌های اون بچه،
کل روز داشتم به یه چیز فکر می‌کردم...

من واقعاً چی می‌خوام؟

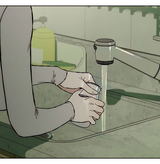

توی ذهن مه‌آلودم،
ناگهان فقط یه چیز واضح شد

می‌خواستم به کل بخرم.

برای خودم.

فقط به گل رز ساده‌ست،
ولی باعث شده خونه چون بگیره

عکس رو براش بفرستم؟

خیلی بی‌مزه نیست؟

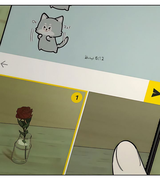


میفرستمش

...

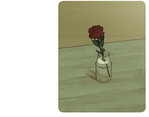

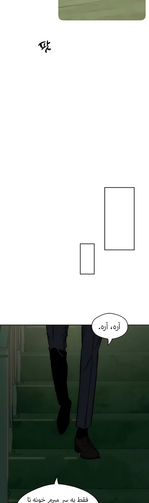

آره، آره.
فقط به سر میبرم خونه تا لباسم رو عوض کنم.
این کت شلوار واقعا رو مخه
به چیز راحت می‌پوشم و میام بیرون.

هاها! می‌خوای بیای خونه من!
خب... می‌تونی به وقت دیگه بیا
به جاش، امروز بریم خونه آری، چطوره؟ هاها

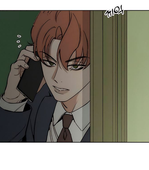

آه، به‌هرحال، بعداً می‌بینمت.

تو چرا الان خونه‌ای؟

فقط به لحظه سر اومدم خونه، کارت تموم شد!
نه. باید بریم سر کار.
شیشم طولانیه، واسه همین می‌خوام لباس راحت بپوشم قبل اینکه برم بیرون.
آه، هی سو، لباس زیرامو کجا گذاشتی؟
می‌خوای کمکت کنم پیداشون کنی!
نه، خودم پیداشون می‌کنم.

تو اون لحظه،

نمی‌دونم چرا، ولی دلم گرم شد.

تا هی‌سو،
کسی که گفت،
خشک و خسته‌کننده‌است...

تا هی‌سو، نماد بدبختی‌های جولی من.

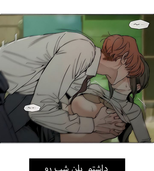


داشتم پلن شب رو
با یه زن دیگه میچیدم،

اما دیدن اون پشت تو
خشک و بی‌روح، بدون جذابیت
یا لطافت

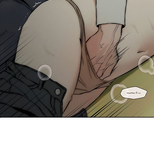

بعد از آوردن یه گل ساده به خونه،،

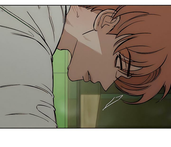

چی؟

فراموشش کن...

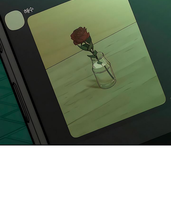
...دیگه نمیتونم

...دیگه نمیتونم
هاه؟ یامر نه‌ها!

واقعاً نه‌هاست؟ ولی باورم نمیشه اینجا که هیییستت!!
اومدی دیدن کسی؟ تو که این اطراف زندگی نمی‌کنی، میکنی؟
هی، محاله نه‌ها کاری تو همچین محله پوکیده ای داشته باشه.
استاد! فقط از اینجا برو منتندم هاها

تصادف؟

خب...

پشت هر "تصادف" منطقی‌ای،

صدها "اجبار" وجود داره.

بعضی اجبارها...

یکی بعد از دیگری
به هم گره می‌خورن

تا آدم به تصادف رو رقم نزنی

که به تو نرسه

احتمالاً دیگه وقت زیاد نمونده

پایان اون داستان
چطوری تمومر می‌شه؟

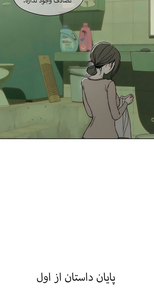

پایان داستان از اول
مشخص شده بود.



واضحه...

داستانی برای اینکه
مطمئن بشه اشکت درمیاد.

بالذت بخون...
COMICCADEE
COMICCADEE.COM

برای خبر داشتن از بروزرسانی
های جدید به تلگرام ما بپیوندید

https://t.me/comic_cadee